بسم رب الشهداء و الصدیقین

و من یخرج من بیته مهاجرا الی الله (سوره نساء آیه ۱۰۰)

حادثه منای سال ۹۴ ((لحظه ای از ذهن نمیرود و باید مثل شهدای کربلا و مکه زنده نگهداشته شود تا ریشه ظلم از بین برود))

رهبر معظم انقلاب

سپاس و حمد خدایی را که شهادت مهاجر الی الله را بالاترین مقام ها ارج نهاد و آن را در بالاترین جایگاه بهشت قرار داد.

۱- مختصری از زندگی نامه شهید غلامرضا گودرزی

- **از زبان خواهر شهید از کودکی تا قبل از ازدواج**

ما یک خانواده هشت نفره متشکل از ۵ پسر و یک دختر بودیم. پدرم افسر شهربانی و مادرم خانه دار بود. غلامرضا فرزند ارشد خانواده (پسر اول) در شهرستان درود محل خدمت پدرم متولد شد سپس محل کار پدرم به آبادان انتقال یافت بنابراین سالهای ابتدایی و پنج سال از دبیرستان را در آبادان تحصیل نمود او فردی مهربان و مسئولیت پذیر بود چون جمعیت خانواده ما زیاد بود و پدرم هم به دلیل مشغله زیاد کاری در خانه کمترحضور داشت ایشان در کارهای خانه و بچه داری و خرید به مادرم کمک می کرد و همچنین از لحاظ تحصیلی به همه کمک می کرد به یاد دارم که پدرم می گفت وقتی غلامرضا کلاس سوم ابتدایی بود و پدرم شبانه در کلاس ابتدایی درس می خواند حتی به پدرم که پایه ششم بود کمک می کرد تا مدرک کلاس ششم را اخذ کند و هر چه ایشان به پدرم اصرار کرد که ادامه تحصیل بدهد قبول نکرد. او حتی با اینکه خود محصل بود با کمک مادرم همه ی برادرها و خواهرش را در مدرسه ثبت نام و در امر تحصیل یاری می کرد حتی از همه لحاظ به همسایه ها کمک می کرد طوری که همه به او مشکل گشا می گفتند و او را خیلی دوست داشتند. در خاطرم هست در آن هنگام، که مادربزرگم در شهرستان بروجرد فوت شد با اینکه ایشان کم سن وسال بود مسئولیت همه بچه ها را پذیرفته و پدر و مادرم را برای خاکسپاری و حضور در مراسم رهسپار بروجرد کرد و در نبود پدرم و مادرم برای خواهر و برادرهایش آشپزی و از آنها مراقبت و نگهداری می کرد. حتی زمانی که پدرم بازنشسته شد برای خرید خانه در بروجرد بدون حضور پدرم، مادرم را همراهی کرد و سپس تمام مدارک تحصیلی و پرونده اعضای خانواده را از مدارس آبادان به بروجرد منتقل کرد. خودش سال آخر دبیرستان بود بعد از دیپلم به خدمت سربازی به عنوان سپاه دانش در استان کردستان در یکی از روستاهای قروه سنندج خدمت می کرد در حین رفت و آمد در همدان تصادف کرده واز ناحیه سر بشدت مجروح شد. در سال ۱۳۵۶ خدمت او به پایان رسید و به سمت معلم به استخدام آموزش و پرورش درآمد. در سال ۱۳۵۷ که همه برای سرنگونی رژیم دست به اعتصاب زدند و از ادامه کار سر باز زدند و وقتی که انقلاب اسلامی پیروز شد در اسفند ۵۷ به کار خود (تدریس) ادامه دادند. و اتفاق دیگر آنکه در یک سانحه رانندگی در منطقه ای بنام چالانچولان در اثر برخورد یک دستگاه تریلر با مینی بوس حاوی مسافران از جمله برادرم غلامرضا بشدت مجروح و از ناحیه فک دچار آسیب دیدگی شدید می شود و به بیمارستان اراک منتقل می شود و برای عمل جراحی در بیمارستان مهر تهران بستری شده که متقارن با ایام نوروز و روز رای گیری جمهوری اسلامی(۱۲ فروردین) می باشد و در همین روز در بستر بیماری در بیمارستان به جمهوری اسلامی رای می دهد.

در شهر بروجرد انجمن اسلامی معلمان را تشکیل دادند و هنگامی که در اواخر شهریور ماه سال ۱۳۵۹ جنگ تحمیلی آغاز شد ایشان جزء اولین داوطلبانی بود که به جبهه حق علیه باطل اعزام شد و هم رزم با گروهان شهید محمد بروجردی، آقای حبیب اله احمد پور، احمد فتح الهی، موسوی و صادقیان بود و در منطقه ایلام (جنوب غرب کشور) رزم کرد و سپس به بروجرد

بازگشت و کار تدریس را دوباره شروع نمود و در سمت هایی از جمله: مدیر ، معاونت مدارس و همچنین به عنوان مسئول ضمن خدمت (البته بدون پست سازمانی و با حقوق معلمی نه مدیریت) انجام وظیفه کرد.

در آن زمان که آزمون کنکور که در دو شهر خرم آباد و اصفهان برگزار می شد و حتی در مرحله ثبت نام در دانشگاه قدم به قدم مرا یاری و همراهی کرد و تا زمانی که زنده بود هر روز با من تماس می گرفت و جویای احوالم می شد و در مسافرت های خانوادگی من را نیز با همسر و فرزندانش همراه می ساخت. در تمام لحظات زندگی ام نه بعنوان یک برادر بلکه بعنوان یک پناهگاه استوار مرا یاری نمود حتی در آخرین دیدار و سفر حج مشترک که باعث جدایی از من و آسمانی شدنش شد.

"روحش شاد و یادش در قلبم ماندگار"

- **از زبان همسر شهید از ازدواج تا شهادت**

شهید والا مقام در سال ۱۳۶۱ به همراه خانواده اش برای امر ازدواج به منزل ما آمدند از همان زمان خواستگاری با صداقت و متانت، خصوصیات اخلاقی و انتظاراتش را بیان کرد و من هم چون معیارها و خصوصیات اخلاقی همسر آینده ام را بسیار نزدیک با معیارهای ایشان دیدم در شهریورماه ۱۳۶۳ خیلی ساده و همراه با معنویت، عطوفت و مهربانی در کمال صداقت زندگی مشترک خود را آغاز کردیم و ثمره این ازدواج دو فرزند صالح بنام های حسین و سجاد است.

ایشان بقدری به علم و تحصیل علاقه مند بود که با وجود داشتن دو فرزند خردسال و مشغله ی زندگی در آزمون کنکور سال ۱۳۷۰ شرکت نمود و در مقطع کارشناسی رشته فیزیک دانشگاه رازی کرمانشاه به ادامه تحصیل پرداخت.

ایشان از هر نظر همسری ایده آل برای من و پدری دلسوز و مهربان برای فرزندانش بود. بسیار ساده زیست و مخالف تجمل گرایی بود و صله ارحام را همیشه بجا می آورد. همسایگان، همکاران و آشنایان همیشه به نیکی از ایشان یاد می کنند.

بزرگترین خواسته و آرزوی قلبیش زیارت و طواف خانه حضرت حق بود طوری که با دیدن خانه کعبه در شبکه های تلویزیون لبیک می گفت و شور و اشتیاق وجودش را فرا می گرفت. در سال ۱۳۸۴ برای حج تمتع ثبت نام و در سال ۱۳۹۲ قرعه بنامش افتاد که به دلیل پاره ای مشکلات و با تعویق در سال ۱۳۹۴ بعد از ۱۰ سال چشم انتظاری و اشتیاق با گرفتن حلالیت از همه (از جمله آشنایان دور و نزدیک)، راهی مناسک حج شد و در طی این سفر معنوی همیشه به یاد خانواده اش بود و حتی در آخرین تماس تلفنی با همسرش از سرزمین عرفات طلب مغفرت و دعای خیر برای همه کرد، گویی دست تقدیر و اراده پروردگار سرنوشتش را اینگونه رقم زده بود که در جوار حق در سرزمین منا با لباس احرام لبیک گو به دیار باقی پر کشد.

گفتم که چرا رفتی و تدبیر تو این بود/ گفتا چه توان کرد که تقدیر همین بود
گفتم که نه وقت سفرت بود چنین زود/ گفتا که نگو مصلحت دوست در این بود

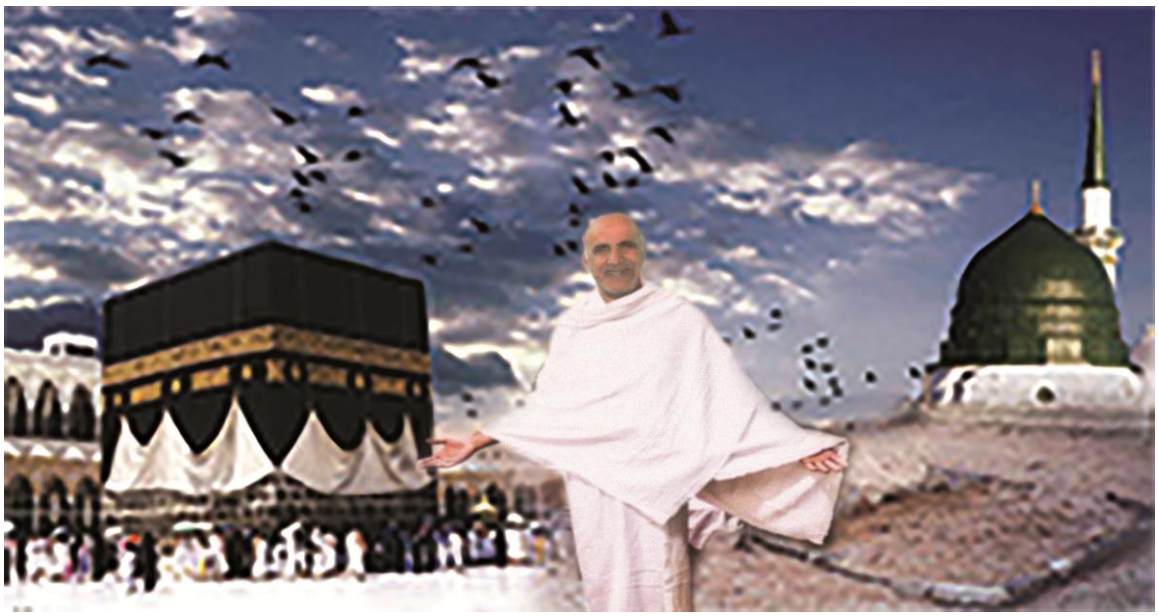

۲- ویژگی ها و خصایص بارز اخلاقی، اجتماعی شهید منا غلامرضا گودرزی

- **خاطراتی چند از زبان همسر**

چه بگویم که زبان قاصر و قلم لرزان در دستانی که ناتوان اما عین حال دلی سرشار از محبت و عشق و اندوه است. قلم را در دست میگیریم تا شاید بتوانیم تا حدودی از ویژگی های شهید گرانمایه را بر روی صفحه کاغذ نقشبند کنیم.

شهید غلامرضا گودرزی همسری وفادار، پدری دلسوز، برادری مهربان بود. تواضع و خوشرویی، صبر و مهمان نوازی سراسر وجودش را فرا گرفته بود.

نمیدانم چگونه بیان کنم وصف الحال این شهید بزرگوار را آنچنان که شایسته و درخور مرامش باشد.

شهید گرانمایه دارای چهره پر شور و نشاط بود که هیچگاه نمی توان لحظه ای آن تبسم پر فروغش را از جلوی ذهن دور کرد و یا اینکه فراموش نمود.

قلم را واسطه ای قرار می دهیم تا بر روی کاغذ از خصایص بزرگی مردانه وار آن یار سفر کرده و عزیز گرانمایه را بر روی کاغذ عنوان نماید. مردی بود از تبار صداقت، ایثار، نجابت، خلوص، که در انجام کار خیر همیشه پیشقدم بود و در انجام هرگونه کار خیر دریغ نمی کرد، لحظه لحظه زندگی اش را وقف خدمت به خلق می کرد بدون هیچ گونه توقع معنوی، مادی و ...

چه بسیارند دوستان و همکاران و حتی افرادی که هیچگونه نسبت سببی و نسبی که با ایشان نداشته اند ولی هرکدام به گونه ای از این شهید به نیکی یاد می کنند و خاطره ای به یاد ماندنی از فداکاری و دلسوزی را که به عینه دیده اند را به زبان می آورند و همواره یادش و نامش را به نیکی می سپارند واقعا بدون هیچگونه اغراق میتوان گفت در دوران زندگی پر بارش شهید زنده بود.

شهید بزرگوار هیچگاه بی تفاوت از کنار انسان رد نمیشد و بر این عقیده بود که کمک به خلق خدا همانند ملاقات کردن با خداست.

از نظر اعتقادی در هرگونه مشکل، سختی و گرفتاری اولاً به خدا و ائمه اطهار توکل و توسل داشت و صلوات نذر می کرد. به خاطر دارم زمانی که چیز مهمی را گم کرده بود، چهارده هزار صلوات به نیت چهارده معصوم در مدت یک هفته نذر می کرد و چندبار دعای ناد علی (منصوب حضرت علی علیه السلام) را می خواند و سپس آن را به درب منزل آوردند همیشه ایشان به من و بچه ها هم توصیه می کرد این دعای نادعلی را بخوانید و همیشه بعد از نماز، کوتاه و مختصر با خلوص نیت برای همه بندگان خدا و فرزندان و بیماران دعا می کرد.

بسیار بردبار و صبور و در راه رسیدن به هدف خسته نمی شد و تلاش می کرد در مراسم مذهبی و دعاها از جمله (دعای کمیل، دعای ندبه و ...) حضور فعال داشت. و در هیئت های مذهبی از جمله آقای داوودی و در جلسات بسیج فرهنگیان مشارکت می نمود و همچنین در انتخابات نظام جمهوری اسلامی حضور فعال داشته و مشوق مردم نیز بود.

همیشه نصایح اخلاقی (نصوح) بر زبان جاری می کرد و خودش هم فروتن و خاضع بود و معتقد بود درخت هر چه پربارتر، افتاده تر!

شهید مرد انقلابی بود و انقلابی زیست و سخنی برخلاف اصول و عقاید اسلامی بر ایشان تاثیرگذار نبود همچنین ایشان وفادار به انقلاب بوده و وفاداری را با عمل به صحه اجرا می گذاشت و همیشه شاکر خداوند بود.

روح پر فروغش قرین آرامش

- **خاطراتی از زبان فرزند شهید**

آنقدر پدرم مهربان و با گذشت بود که تک تک لحظات زندگیم کنارم بود و تمام سعی و تلاشش را می کرد که مشکلات من را از میان بردارد و حتی بعضی اوقات که کاری از دستش برنمی آمد، می گفت: "فرزندم برایت دعا می کنم" و هنگامی که این جمله را می گفت نا خود آگاه آرامشی وصف ناپذیر مرا فرا می گرفت و به دعاهایش همیشه دلگرم بودم.

فقط و فقط یک جمله از روی خودخواهی می توانم بگویم آن هم اینکه ای کاش پدرم آنقدر مهربان و فداکار نبود که حالا که به ناچار و به دست تقدیر ایشان را از دست داده ایم حتی ثانیه ای می توانستیم فراموشش کنیم زیرا که مهرش تا اعماق درونمان نفوذ کرده طوری که هیچگاه از بین نمی رود در همه ی احوال زندگیم همیشه وجودش را حس کرده و خواهم کرد. زیرا که هرچه دارم از وجود گرم پدرم و دعاهای پر مهرش بوده و هست.

پدر! گرچه خانه ما از آینه نبود، اما خسته ترین مهربانی عالم، در آینه چشمان مردانه ات، کودکی هایم را بدرقه کرد تا امروز به معنای تو برسم. می خواهم بگویم، ببخش اگر پای تک درخت حیاطمان، پنهانی، غصه هایی را که خوردی مال تو نبودند!

ببخش اگر ناخنهای ضرب دیده ات را ندیدم که لای درهای بسته روزگار، مانده بود و ببخش اگر همیشه پیش از رسیدن تو خواب بودم اما امروز بیدارترم از همیشه ولی افسوس ...

- **خاطراتی از زبان دوست**

اخلاق که تاکید خالق بی همتاست و پیامبران را با خلق نیکو مبعوث نمود تا بشریت از چهره شاداب و پرانرژی مثبت در کمال آرامش روحی با یکدیگر مباشرت و تعامل نماید . « اِنی بُعثت فی مکارم الاخلاق »

شهید مَنا برادر همیشه خندانم که روحش با روح اولیا و انبیاء محشور باد معروف به آقا بِرار یعنی برادر بزرگ، در جمع دوستان و خویشان همیشه تبسمی بر لب داشت و هیچگاه چهره پرفروغش از این صفت پسندیده و پیامبرگونه خالی نبود .

نیازی نبود در مراجعه دوستان و ارباب رجوع از بر خوردش به لکنت زبان بیفتی، حاج غلامرضا (آقا بِرار) آنقدر متواضع، خاکی، خندان و خوشرو بود که در برخوردهایش احساس غریبی نمیکردی، پرکار و خستگی ناپذیر و وظیفه شناس بود. همیشه قبل از دوستان ابراز ارادت می کرد و کار راه انداز بود و خودش را متعلق به همه می دانست، از تکبر و خود نمایی دوری می جست، آنقدر افتاده بود، که هر وقت اراده می کردی می توانستی ایشان را به دادرسی فرابخوانی. روح آسمانی داشت و منشش زیبا و خدایی بود.

این شهید والامقام به معنای واقعی چشم و دل پاک، دست پاک و سخنش دلنشین بود. نمی دانم چگونه توصیفش کنم که شایسته مرامش باشد. فقط با این چند جمله که بضاعت این حقیر است گوشه ای از ایمان، تقوا، اخلاص و صفایی وجودش را بیان نمودم تا شاید از دعای خیر این شهید والامقام و خانواده متعهد و انقلابی و ولایت مدار بی نصیب نمانم. زبانم قاصر و توان علمی ام ناچیز است که بتوانم با ادبیات معرفتی شهید حاج غلامرضا گودرزی را بهتر معرفی نمایم یعنی نشناختیم و ندانستیم که او چه شخصیت سلیم النفس و مهربان و فهیمی بود!

این خانواده محترم ریشه مذهبی و انقلابی داشته و سهم والایی در پیشرفت مسیر انقلاب اسلامی و دفاع مقدس و اطاعت پذیری از امام راحل (ره) و فرزند خلقش، رهبر فرزانه انقلاب، امام خامنه ای، داشته و دارند خداوند به بازماندگانش صبر جمیل و اجر جزیل عطا فرماید.

در وصف ذات آسمانیش همین بس که در بهترین روز ، با بهترین لباس و در بهترین حالت در جوار حق همراه با سایرشهدای منا در بهترین مکان برای همیشه آرمید راهش پررهرو و روحش شاد و یادش گرامی.

- **خاطراتی از زبان همسایه**

ایشان مردی متدین و خدا ترس بود از متانت و بزرگواری سرشار بود در کمک به دیگران مخصوصاً همسایه ها پیشتار بود همیشه خود را کوچکتر از دیگران میدانست و به همه احترام می گذاشت و در سلام کردن از همه پیشی می گرفت و الحق، حق همسایگی را بخوبی بجا می آورد و همه از ایشان راضی بودند. خدایش بیامرزد و روحش شاد باشد.

۳- خدمات ویژه و ماندگار شهید غلامرضا گودرزی

- **از زبان دوست دیرینه، همرزم و همکار**

ایشان در خانواده ای متدین و مذهبی در دامان مادری انقلابی و دلسوز پرورش یافت و پس از سربازی به شغل معلمی روی آورد.

از قبل از انقلاب پاسدار اسلام و در راه امام خمینی (ره) و پس از امام (ره) در خط معظم انقلاب آقای خامنه ای بود.

وی مسئولیت پذیر بود و خود را در قبال جامعه خویش و خانواده مسئول می دانست و از هیچ کوششی در جهت آسایش جامعه و خانواده فروگذار نبود تا آنجا که یکبار در اوایل تشکیل شورای شهر، کاندیدای شورای اسلامی شهرستان بروجرد شد.

خانواده ایشان همگی از جمله برادرانش که در قید حیات می باشند از جهادگران، اسرا، ایثارگران و جانبازان هشت سال دفاع مقدس هستند. او کلیه ویژگی های خاص یک شهید که عبارتست از: ایمان، اخلاص، تقوی، صابر، متواضع، متعهد، دلسوز و... را دارا بود.

- خاطرات رزمندگی و جبهه (هشت سال دفاع مقدس)

ایشان عاشق شهادت بود و با آغاز جنگ تحمیلی در سال ۱۳۵۹ جزء اولین کسانی بود که با دوستش (آقای چگنی) در مورخه ۱۳۵۹/۷/۱ به جبهه حق علیه باطل اعزام شدیم اما شهادت در جبهه خواست خدا نبود چرا که خداوند شهدا را در زمان و مکان مناسب انتخاب می کند و اینطور نیست که هرکس به جبهه رود شهید شود و ایشان بارها اظهار می کرد که ما برای شهادت هنوز خالص نشده ایم. گویا خدا می خواست که در جای دیگر و زمانی بعد وی را شهید نماید و به کاروان شهیدان کربلا پیوند دهد.

- پس از تشکیل بسیج سپاه پاسداران، عضو بسیج شد و در چندین عملیات در جبهه حق علیه باطل شرکت نمود و تا مرز شهادت پیش رفت و گویا یکبار نزدیک به اسارت شدن بود که به طرز معجزه آسائی در محلی بنام (دربندی خان عراق) از اسارت نجات یافت.

- پس از فتح خرمشهر و شکسته شدن محاصره آبادان در بازدیدی که از مناطق جنگی داشت خاطراتش را از قبل و بعد از انقلاب با زبانی شیرین از جای، جای و محل هایی که بازدید می نمود بیان می کرد زیرا که مشارالیه مدتی در خوزستان با خانواده (والدین) زندگی می کردند.

- خاطرات شغلی، تربیتی و فرهنگی در اداره آموزش و پرورش شهرستان بروجرد

وی علاوه بر مسئولیت تدریس در مدارس بروجرد، مدتی مسئول آموزش ضمن خدمت اداره آموزش و پرورش در اوایل انقلاب شد (با توجه به اینکه آموزش ضمن خدمت در اوایل انقلاب در اداره، پست سازمانی نداشت و هر بخش از اداره کار ضمن خدمت را انجام می داد) ایشان بیشترین کلاس آموزش ضمن خدمت با حداکثر ساعات آموزشی از ۱۰۰ تا ۵۰۰ ساعت دایر می کرد و می گفت: "معلمان باید برای مهارت در آموزش دانش آموزان، آموزش تخصصی همراه با بینش اسلامی را داشته باشند تا دانش آموزانی شایسته و متدین تربیت کنند."

- غمخوار، دلسوز و یاور همه بود، بخصوص معلمانی که قبل از انقلاب استخدام شده بودند و از جهت معارف اسلامی ضعیف بودند و در شرف اخراج و تسویه شدن بودند، با دایر نمودن کلاس های بینش اسلامی و بالابردن سطح معارف اسلامی آنها مانع پاکسازی آنها شدند.

- با توجه به موارد ذکر شده، توجه اش به مسائل فرهنگی و اعتقادی مردم بود و فکر و ذهنش حول پیشرفت فرهنگی و اعتقادی همکارانش و سایر مردم بود.

- خاطرات معرفتی، معنوی و اجتماعی

شخصیتی ستودنی، بی ریا و بی غل و غش داشت.

توسلات مخلصانه ای به ۱۴ معصوم داشت و مرتب در جلسات هیئت های مذهبی مختلف و دعاهای توسل، ندبه، کمیل و زیارت عاشورا و ... مشارکت می نمود.

- **خدمات شهید غلامرضا گودرزی از زبان همکار**

کلاس های ضمن خدمت آموزش پرورش بعد از انقلاب نوپا بود و در ابتدای سازماندهی بود که مرحوم حاج غلامرضا، بنده را به سمت معاون کلاسها گماردند، ایشان آنقدر با صداقت و متانت از خود گذشتگی می کرد که بارها به من متذکر می شد شاید وجهی بابت کلاسها دریافت نکنیم ولی همین که آسوده خاطر باشیم که ادای تکلیف می کنیم کافیست. بارها و بکررات در مورد دوستی، صداقت و خلوص نیت با من صحبت می کرد.

- **خدمت و گذشت شهید غلامرضا گودرزی از زبان همکار**

اینجانب در سال ۶۶ آزمون عقیدتی سیاسی داشتم و به علت بارداری، سختی زیادی را برای حضور در جلسه متحمل می شدم. ایشان وقتی وضعیت مرا مشاهده می کرد با لطف و بزرگواری برگه ی امتحان را شخصا درب منزل می آورد و منتظر می ماند تا بنده در کمال آسایش و اطمینان خاطر آزمون خود را به اتمام رسانم.

اینجانب هیچ گاه این فروتنی و از خود گذشتگی ایشان را فراموش نمی کنم و همیشه در خاطرم گذشت و فداکاری این مرد بزرگوار ماندگار است. روحش شاد و خاطراتش گرامی باشد .

- **خدمت و گذشت شهید غلامرضا گودرزی از زبان یکی از اقوام**

سال دوم دبیرستان بودم که به علت شیطنت های بسیار زیاد که منجر به دعوای فیزیکی با مدیر مدرسه شد از طرف آموزش و پرورش اخراج شدم و از آن پس به هر مدرسه ای مراجعه می کردم از ثبت نام من ممانعت بعمل می آوردند و سپس نزد شهید گودرزی رفته و ایشان به قدری برای سرنوشت تحصیلی من تلاش کرد و با مراجعه مکرر به اداره آموزش و پرورش و با ضمانت اینجانب موفق به اخذ مجوز بازگشت به مدرسه را شد و حتی با وجود عذرخواهی از مدیر مدرسه اجازه امتحانات در دو مرحله خرداد و تیرماه را به من ندادند ولی می بایست ۱۵ درس را در شهریور ماه امتحان بدهم من برای ارج نهادن به محبت و تلاش این شهید بزرگوار، آنقدر با امکانات کم درس خواندم تا توانستم معدل آن سال را به ۱۷,۵ برسانم به گونه ای که بتوانم بخشی از زحمات شهید را جبران کنم و خوشبختانه توانستم ادامه تحصیل دهم. من فداکاری و ایثار این شهید بزرگوار را هرگز فراموش نمی کنم یادش جاوید باد.

۴- بخش هایی از وصیت نامه شهید منا شادروان غلامرضا گودرزی

"خوشا آنان که با عزت ز گیتی / بساط خویش برچیدند و رفتند"

عزیزانم درست است زندگی را دوست داریم ولی نباید آنقدر آلوده اش شویم که خویشتن خود را فراموش کنیم همیشه سعی کنیم علی وار زندگی کنیم

چشم شهیدان و تبلور خون شهید به ما و شما دوخته است، پس نگذاریم در آن دنیا شرمنده شان شویم.

من برای کسی نه وصیت دارم و نه نصیحت ولی یک مشت حرف دل دارم که به این صفحه کاغذ میسپارم:

همیشه به امام و انقلاب وفادار بمانیم و تا لحظه ای که خون در رگهایمان است لحظه ای نگذاریم خط پیامبر گونه امام و انقلاب به انحراف کشیده شود.

همیشه در مسائل انقلاب و اجتماع شرکت نمایید، حضور گسترده و آگاهانه مردم ضامن انقلاب و پایداری اصول آن است.

توکل به خدا نمایید و از دعا، ذکر، زیارت استعانت جویید. سعی کنید تمام امور زندگی خود را در پوشش نظام و ولایت فقیه درآورید. در جلسات مذهبی بویژه دعاهای کمیل، توسل، نماز جمعه شرکت کنید و پشتیبان ارگان های انقلابی باشید.

خدایا به خانواده ام و عزیزانم اجر و صبر عنایت بفرما!

عاجزانه می خواهم مرا عفو کنید از همه خواستارم که حقشان را بر این حقیر ببخشند که نتوانستم خدمتگزار خوبی برای آنان باشم.

به فرزندانم وصیت می کنم که روی پای خود بایستید و آزاد زندگی کنید که باعث پاکی روح و روان و استقلال در راه و رسم زندگی طبق اصول و احکام اسلامی خواهد شد.

خدایا سوی تو می آیم از عالم و عالمیان جدا می شوم، تو مرا در جوار رحمت خویش سکنی ده.

مکتبی که شهادت دارد اسارت ندارد.

والسلام